

سیاست منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در قبال حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه

دکتر محمد علی بصیری^۱، حمید ایزانلو^۲، رضا بانزاد^۳

چکیده

از لحاظ اختلافات سرزمینی و مرزی، خلیج فارس از دیر زمان بر فراز مناطق جهان قرار داشته و دارد. کمابیش همه‌ی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس بویژه کشورهای عربی با هم اختلافات سرزمینی و مرزی دارند که همواره این کشورها برای سرپوش نهادن بر اختلافات خود با یکدیگر می‌کوشند، اختلافات مرزی ایران با همسایگان را بزرگ جلوه دهند. از آنجایی که ایالات متحده‌ی آمریکا در خاورمیانه و بخصوص خلیج فارس منافع حیاتی فراوانی دارد، همواره در پی هم پیمانان منطقه‌ای بوده است. یکی از این هم پیمانان، امارات متحده عربی است. لذا امارات متحده با تکیه بر آمریکا و شورای هماهنگی خلیج فارس در پی اعاده‌ی حاکمیت خود بر جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک است. هدف این مقاله، بررسی این موضوع می‌باشد که ایالات متحده‌ی آمریکا در قبال حاکمیت ارضی ایران بر جزایر سه‌گانه، چه سیاست‌های منطقه‌ای را لحاظ کرده است؟ آیا آمریکا از حاکمیت ایران بر این جزایر حمایت می‌کند؟ فرضیه‌ای که می‌تواند مطرح شود این است که سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده در قبال حاکمیت ارضی ایران بر جزایر سه‌گانه، تا زمانی که با ایران تنش دارد، مخالفت با این حاکمیت و حمایت از ادعای حاکمیت امارات متحده بر این جزایر است.

روش تحقیق در این نوشتار، توصیفی-تحلیلی خواهد بود و از تئوری رئالیسم تهاجمی برای تحلیل موضوع مورد نظر استفاده خواهد شد.

واژگان کلیدی: سیاست منطقه‌ای، جزایر سه‌گانه، حاکمیت ارضی، ایالات

متحده، ایران، امارات متحده عربی

۱- عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان: basiri360@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه اصفهان Hamid.izanlow@yahoo.com

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه اصفهان: reza.banejad@yahoo.com

مقدمه

خلیج فارس را هشت کشور احاطه کرده‌اند که عبارتند از: ایران، کویت، عراق، عربستان سعودی، بحرین، امارات متحده عربی، قطر و عمان که از دیر باز این هشت کشور با یکدیگر مشکلات و اختلافات مرزی و سرزمینی بسیاری داشته‌اند. یکی از این اختلافات مربوط به ادعای واهی امارات متحده عربی در خصوص جزایر سه‌گانه‌ی ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک است که عامل مهمی برای ناامنی منطقه می‌تواند به شمار آید.

در واقع کشورهایایی که در ترتیبات امنیتی خلیج فارس نقش اصلی را ایفا می‌کنند را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد. بخش مرکزی: این بخش در سازمانی تحت عنوان شورای همکاری خلیج فارس سازماندهی شده است. چرا که از شباهت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برخوردار است و علاوه بر آن انسجام سازمانی باعث تمایز آن از بخش دیگر گردیده است. بخش پیرامونی به دلایل مربوط به متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و سازمانی از بخش مرکز جدا شده است، اما به دلیل موقعیت جغرافیایی در این منطقه به ایفای نقش می‌پردازد. ایران و عراق در این بخش قرار دارند. بخش مداخله‌گر بخش سوم منطقه است. این بخش کشور یا کشورهایایی هستند که از مشارکت قدرت یا قدرت‌های برتر ساختار سیستم بین‌المللی شکل می‌گیرد. علاوه بر این تقسیم بندی در این منطقه دو بخش کنترل‌کننده و کنترل شونده، وجود دارند. بخش مرکز- پیرامون کنترل شونده و بخش مداخله‌گر، کنترل‌کننده. (خداکرمی، ۱۳۸۸: ۷۷)

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، نوعی تنش و تخاصم در روابط بین این کشور با شورای همکاری خلیج فارس ایجاد گردید و همواره ایران از جانب کشورهای عضوین شورا به عنوان عامل تهدیدزا معرفی می‌شود. شورای مذکور سعی دارد با دامن زدن بر اختلافات مرزی و سرزمین ایران با همسایگانش از جمله امارات متحده عربی، اختلافات داخلی خود را پنهان نگه دارد. به همین منظور در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۹۲، امارات متحده عربی در یک اعتراض شدید ادعا کرد که دولت ایران، بر خلاف تعهدات قبلی‌اش و برخلاف یادداشت تفاهم و قرارداد محرمانه‌ی ۱۹۷۱، ۱۰۴ نفر از سرنشینان یک کشتی عربی (خاطر) را با تعدادی از اتباع کشورهای عربی، پس از سه روز انتظار دربندر ابوموسی و به علت نداشتن ویزای ورود، به امارات بازگردانده است. (متقی، ۱۳۷۱: ۷۷ - ۹۸)

از مسائلی که پس از آن روی داد معلوم شد کشتی بخاطر یک مسئله از پیش

برنامه ریزی شده برای خدشه دار کردن حاکمیت ایران بر جزیره ی ابوموسی بوده است. زیرا در مدت کمتر از ۱۰ روز این مسئله به محور اصلی مذاکرات در تمام نشست های اعراب از جدّه گرفته تا دوحه و قاهره درآمد. از سوی دیگر هر چند مسئله ای که پیش آمده بود مربوط به جزیره ی ابوموسی می شد. با این حال امارات متحده، موضوع دو جزیره ی تنب را نیز پیش کشید. نکته ی جالب توجه این که امارات متحده عربی در همین سال بر اعتبار تفاهم ۱۹۷۱ مربوط به جزیره ی ابوموسی تاکید کرد. این امر تناقض در رفتار این کشور را نشان می دهد. (جعفری ولدانی، ۲۱:۱۳۸۵) همچنین رفتار غیر مسئولانه ای از سوی حکام امارات متحده عربی با توجه به ابعاد حمایتگرانه بین المللی به واریسی این فرضیه انجامید که چنین موضعی به گونه ی مستقل اتخاذ نگردیده و اهداف منطقه ای قدرت های مهاجم یا مداخله گر کاملاً مشهود است.

در این مقاله برای واریسی و پردازش فرضیه به اهداف و رفتارهای آمریکا توجه خاص مبذول گردیده و بازتاب آن با توجه به اهداف منطقه ای آمریکا و نگرش آن کشور نسبت به منطقه ی خلیج فارس و حاکمیت جمهوری اسلامی مورد بررسی و آزمون پذیری قرار می گیرد. در این مقاله سعی بر این است که از تئوری رئالیسم تهاجمی برای تحلیل اهداف و استراتژی های آمریکا در خلیج فارس و به خصوص موضع گیری این دولت در قبال ادعای امارات متحده ی عربی در مورد جزایر سه گانه استفاده شود. قبل از اینکه به اهداف آمریکا و اقدامات این کشور پرداخته شود بایستی تاریخچه ای از موضوع مورد بررسی قرار گیرد و تئوری استفاده شده واریسی گردد در آخر نیز تجزیه تحلیل موضوع و نتیجه گیری مبحث را خواهیم داشت.

بحث تئوریک

رئالیسم تهاجمی شاخه ای از مکتب رئالیسم است که مانند رئالیسم کلاسیک مفروضه هایی چون قدرت، امنیت، دولت، آنارشی و قدرت های بزرگ مؤلفه های اصلی آن را تشکیل می دهند. پیروان این مکتب ضمن اینکه در چهارچوب های رئالیستی، دولت ها را به عنوان بازیگران اصلی صحنه روابط بین الملل به رسمیت می شناسند بر این باورند که این قدرت های بزرگ هستند که سیاست های بین الملل را شکل می دهند و در تأثیر گذاری بر سیستم بین الملل برون دادهای قدرت های بزرگ تأثیر گذار هستند (۱۹۹۸:۹).

واقع گرایان تهاجمی چنین استدلال می کنند که آنارشی دولت ها را وادار می سازد قدرت یا نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند (۱۹۹۹:۱). امنیت و بقا

در درون نظام بین‌الملل هرگز قطعی نیست و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند. از دیدگاه این مکتب، آنا‌رشی عموماً وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب است و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نایل شوند. (۱۹۹۸:۱۴۹)

می‌توان فرید زکریا و جان میرشایمر را مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم تهاجمی دانست. زکریا بر آن است که تاریخ نشان می‌دهد دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می‌شوند به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی می‌آورند خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی خود می‌روند. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۱) هنگامی که دولت قدرتمند می‌شود می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌الملل خود را کنترل نماید. بنابراین دولت‌ها در مواردی که تصمیم گیرندگان اصلی آن‌ها تصور کنند، توانمندی نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی و یا هدف پیشینه‌سازی نفوذ را دنبال خواهند کرد. به نظر زکریا هر قدر قدرت دولت و قدرت ملی افزایش یابد به سیاست‌های خارجی توسعه‌طلبانه تری منجر می‌شود (مشیرزاده ۱۳۸۹: ۱۳۱)

از دیدگاه جان میرشایمر دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدیدات است و واحدهایی‌اند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند: «هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی به حداکثر برساند، که این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است.» (مشیرزاده، ۱۳۸۹ ؛ ۱۳۱) به نظر میرشایمر دلیل اصلی قدرت طلبی دولت‌ها را باید در سه چیز جست و جو کرد: ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل، توانمندی‌های تهاجمی که همه‌ی دولت‌ها از آن برخوردارند و عدم اطمینان در مورد نیات و مقاصد دشمن. میرشایمر مانند سایر واقع‌گرایان نهادهای بین‌المللی را مهم تلقی نمی‌کند و از نظر او آنچه اصل است توزیع قدرت میان دولت‌هاست. این قدرت‌های قوی‌اند که به نهادها شکل می‌دهند تا بتوانند سهم خود از قدرت جهانی را حفظ کنند یا حتی آن را افزایش دهند. میرشایمر در پاسخ بدین پرسش که چرا قدرت‌های بزرگ به صورت تهاجمی رفتار می‌کنند می‌گوید که: در ساختار سیستم بین‌المللی دولت‌ها را مجبور می‌کند تا تنها در شرایطی به دنبال تأمین امنیت خود باشند که نسبت به یکدیگر متجاوزانه رفتار کنند. در واقع رئالیسم تهاجمی میرشایمر ابعاد تجویزی نیز دارد. او تأکید می‌کند که دولت‌ها باید بر اساس آنچه واقع‌گرایی

تهاجمی دیکته می‌کند عمل کنند، زیرا این بهترین راه برای بقا در این جهان خطرناک است.

بحث تاریخی

به گواهی تاریخ به جزایر سه‌گانه‌ی ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک همواره از آن ایران بوده است تا اینکه دولت استعمارگر انگلیس با ورود به حوزه‌ی خلیج فارس به بهانه‌ی گوش مالی دادن به دزدان دریایی، ایجاد امنیت کشتی رانی در تنگه‌ی هرمز و جلوگیری از خرید و فروش برده پس از چندی این جزایر را اشغال می‌کند و آن‌ها را به شارجه و رأس الخیمه واگذار می‌نماید. سرانجام پس از ۶۸ سال از اشغال با تلاش‌ها و اعتراض‌های پی در پی ایران در ۱۹۷۱ میلادی بر پایه‌ی گفتگوها و توافق‌های رسمی این جزایر به مام میهن باز می‌گردد. اسناد تاریخی، جغرافیایی، حقوقی، و نقشه‌های رسمی و نیمه رسمی فراوان در دست است که بی پایه بودن ادعای امارات را ثابت می‌کند. (جالینوسی، ۱۳۸۶: ۵۳)

به نوشته‌ی اسد یکی از دیپلمات‌های آگاه به روند گفتگو ایران و رأس الخیمه در مورد جزایر تنب بزرگ و کوچک نتوانستند به توافق برسند زیرا حاکم رأس الخیمه مبالغه‌گرافی پول می‌خواست که از سوی دولت ایران پذیرفته نشد. (جالینوسی، ۱۳۸۶: ۵۰) زیرا ایران نمی‌خواست سرزمین اصلی خود را با پرداخت پول پس بگیرد.

به نوشته‌ی عباس مسعودی، ایران و بریتانیا هر دو گرفتن رضایت شیخ رأس الخیمه را در مورد جزایر تنب لازم ندانستند. زیرا جزایر تنب بالای خط میانه قرار داشت و از همین رو گفت و گو ایران و بریتانیا منجر به این شد که ایران می‌تواند این دو جزیره را پس از بیرون رفتن نیروهای بریتانیا پس گیرد. بدین سان باز گرداندن جزایر تنب به ایران بر پایه‌ی توافق نانوشته صورت گرفت. اما در مورد جزیره‌ی ابوموسی یادداشت تفاهم ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ میان ایران و امارت شارجه (زیر سرپرستی انگلیس) در یک مقدمه و شش ماده تنظیم شد. پذیرش تفاهم نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ درباره جزیره ابوموسی با شارجه از سوی ایران بر این پایه بود که به موجب نامه‌ی مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ م وزارت خارجه‌ی ایران به وزارت خارجه بریتانیا: هیچ عاملی در این توافق نامه وجود ندارد که آزادی ایران را در اعمال هر اقدامی در جزیره‌ی ابوموسی که برای حفظ و اهمیت جزیره و امنیت نیروهای ایرانی ضروری تشخیص داده شود

محدود نماید.

در پاسخ به این نامه وزیر خارجه‌ی بریتانیا نوشت: «شرط پذیرش تفاهم مربوط به جزیره‌ی ابوموسی را از طرف دولت شما دریافت کرده و به حاکم شارجه ابلاغ کردم. این شرط رسماً در ۲۹ نوامبر از طرف امیر شارجه (شیخ خالد ابن محمد القاسمی) مورد قبول قرار گرفت. با توجه به توافقات به عمل آمده، مهم‌ترین عاملی که سبب شد امارات متحده‌ی عربی پس از گذشت ۲۰ سال از حل و فصل مسئله‌ی جزایر سه‌گانه ادعای بی‌اساس در خصوص حاکمیتش را بر این جزایر مطرح کند مسئله‌ی اشغال کویت از سوی عراق و آزادی آن توسط ائتلافی به رهبری آمریکا بود. این مسئله این تصور غلط را در مقامات امارات متحده‌ی عربی به وجود آورد که این کشور نیز همانند کویت می‌تواند به کمک نیروهای غربی به ویژه آمریکا جزایر سه‌گانه را از تصرف و حاکمیت ایران خارج کند. یکی از پژوهشگران امارات متحده‌ی عربی به صراحت به این مسئله اشاره کرده است و می‌نویسد «آنچه جو خوش بینی را بیش از پیش تقویت نموده برخورد قاطع جامعه‌ی بین‌المللی با تهاجم عراق به کویت و شکست دادن آن و سپس آزادی کویت بود (جعفری ولدانی، ۱۳۸۵: ۲۱) با توجه به مطالب مذکور ادعای امارت متحده کاملاً بی‌اساس بوده و در واقع می‌توان نتیجه گرفت که این موضوع یکجانبه اتخاذ نشده است.

اهمیت امنیتی خلیج فارس برای ایالات متحده آمریکا

با توجه به اهمیت ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی خلیج فارس این منطقه از دوران گذشته تا کنون مورد توجه قدرت‌های بزرگ و فرا منطقه‌ای بوده است. در قرن بیستم نوعی جابجایی در جایگاه دولت هژمون در سطح بین‌المللی و همچنین خلیج فارس روی داد. مجموعه‌ی روندها و تحولات بعد از جنگ جهانی دوم موجب تضعیف تدریجی قدرت انگلستان در خلیج فارس شد در حالیکه قدرت آمریکا که برخلاف انگلیس کمترین آسیب را از جنگ جهانی دوم دیده بود توانست نقشی قدرتمندانه در عرصه‌ی بین‌المللی به تبع آن در خلیج فارس ایفا کند. یکی از میدان‌های مهم نزاع قدرت‌های بزرگ در دوره‌ی جنگ سرد منطقه‌ی خلیج فارس بود. بعد از جنگ جهانی دوم بر اساس اصل ۴ طرح ترومن نفوذ آمریکا در منطقه گسترش یافت. سیاست آیزنهاور به نزدیکی بیشتر آمریکا و عربستان منجر شد. در دوره‌ی جنگ سرد تسلط آمریکا در خلیج فارس عمدتاً از طریق ایران

(ستون نظامی - امنیتی) و عربستان (اقتصادی مالی) بود.

بعد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران آمریکا مجبور شد راهبرد خود در خلیج فارس را تغییر دهد. ایالات متحده در این راستا در طول جنگ ایران و عراق کمک‌های فراوانی را به حکومت بغداد فراهم آورد. ایجاد تقابل و توازن بین کشورهای منطقه‌ای غیرهمسو (عراق و ایران) در جهت حفظ منافع امنیتی آمریکا و متحدینش در خلیج فارس هدفی مهم برای این کشور در دوره‌ی جنگ سرد بود. (هاشمی، ۱۳۹۰:۱۵۴)

راهبرد آمریکا در دهه‌ی ۱۹۹۰ در خلیج فارس نسبت به دهه‌ی ۸۰ تغییراتی داشت. به این نحوه که ایالات متحده با طرح و پیگیری سیاست مهار دو جانبه برای حفظ منافع خود در منطقه عمده تلاش دیپلماتیک و اقتصادی خود را به مهار ایران و عراق و تبدیل موازنه‌ی قدرت دهه‌ی ۱۹۸۰ بین این دو به موازنه ضعف قرار دارد. پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سیاست خارجی ایالات متحده در خلیج فارس بر این اصل استوار بوده است «هرکه با ما نیست بر ماست» (هاشمی، ۱۳۹۰:۱۵۵)

بر همین اساس، آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد و ۲۰۰۳ عراق را اشغال کرد و رژیم بعث را سرنگون ساخت. حمله به عراق در راستای کامل نمودن هژمونی آمریکا بر خلیج فارس و ایجاد امنیت هژمونیک بر مبنای طراحی ترتیبات امنیتی جدید با همکاری و مشارکت کشورهای عربی متحد و اشنگتن و کنار گذاشتن کشورهای غیرهمسو بود. از این رو تضعیف و انزوای ج.ا. از جمله اهداف اساسی سیاست‌های آمریکا در منطقه و حمله به دو کشور افغانستان و عراق بود. حضور جدی آمریکا در مجموعه‌ی امنیتی خلیج فارس به عنوان یک عامل مداخله گر طبق نظریه‌ی سیستم تابعه اشپیگل و کانتوری هرچند که از دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شده اما حضور نظامی آن به طور خاص از ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ و جنگ کویت شروع شد. و این حضور از طریق انعقاد قراردادهای نظامی دو جانبه با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به عنوان کشورهای مرکزی سیستم تابعه خلیج فارس تحکیم یافت.

پس از ۱۱ سپتامبر حضور نظامی آمریکا در منطقه بر مبنای دو نوع از بازدارندگی، یعنی باز دارندگی در مقابل گروه‌ها و نهادهای غیردولتی مانند القاعده و بازدارندگی در مقابل کشورهای منطقه مانند ایران بوده است. با توجه به استراتژی‌ها و اقدامات آمریکا در خلیج فارس و نقش کلیدی این قدرت فرامنطقه‌ای در ترتیبات امنیتی این منطقه می‌توان اهداف کلان ایالات متحده را به شرح زیر بیان کرد. دسترسی به نفت، بازار منطقه‌ای خلیج فارس، کنترل

موقعیت استراتژیک این منطقه و تنگه‌ی هرمز، حفظ امنیت اسرائیل، مقابله با نفوذ روسیه، مقابله با جمهوری اسلامی ایران حفظ ثبات و استقلال کشورهای عرب خلیج فارس، حفظ روابط خوب با کشورهای میانه رو عربی و تلاش در محدود کردن تهدید بنیاد گرایی اسلامی. (سهرابی، ۱۳۸۶: ۸۵)

اهمیت و موقعیت جزایر سه گانه

جزیره ابوموسی: این جزیره مابین بندر لنگه و دبی قرار دارد و دارای شکل دوزنقه‌ای است. بلندترین ارتفاع آن به نام حلوا، حدود ۱۱۰ متر است که به عنوان راهنمای ملوانان مورد استفاده قرار می‌گیرد. فاصله‌ی آن از ساحل فلات ایران ۳۸ مایل دریایی و از بندر لنگه و بندر دبی ۵۶ کیلومتر است. از نظر سیاسی ابوموسی جزو حاکمیت دولت ایران است. از نظر جمعیت دو جامعه‌ی جمعیتی در ابوموسی وجود دارد. یک گروه ایرانیان غیربومی و گروه دوم جمعیت ۶۱۸ نفری ساکن در کرانه‌ی جنوب غربی جزیره هستند که عمدتاً ایرانی‌الاصلدند. (حافظ نیا، ۱۳۷۱: ۱۹۸-۱۹۹)

جزیره‌ی ابوموسی از موقعیت بسیار حساس استراتژیک در خلیج فارس برخوردار است. این جزیره به همراه جزایر تن، تکیه گاه‌های دفاعی خوبی را برای تنگه‌ی هرمز و نقاط کنترلی و نظارتی خوبی بر کریدورهای دریایی خلیج فارس، و فراهم کننده‌ی صحنه‌ی مناسب عملیات دریایی در پهنه‌ی خلیج فارس برای ایران می‌باشد. امروزه که قدرت‌های غربی و آمریکا فاقد حکومت طرفدار خود در ایران می‌باشند. از تسلط حکومت جمهوری اسلامی ایران بر جزایر سه گانه نگذاشته و ادامه‌ی اصرار امارات متحده به عنوان یکی از اعمار غرب و آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس برای حفظ کلنی امارات نشین در ابوموسی نمی‌تواند با اهدا آمریکا و غرب در منطقه بی ارتباط باشد. (حافظ نیا، ۱۳۷۱: ۲۰۰)

تنب بزرگ و کوچک: ۳۱ کیلومتر از جزیره‌ی قشم به سوی جنوب باختری و درست روبه روی تنگه‌ی هرمز، تنب بزرگ واقع است. این جزیره در حالیکه فاصله‌اش از کرانه‌های رأس الخیمه ۶۷ کیلومتر است حدود ۳۵۰ تن در این جزیره زندگی می‌کنند که آمیخته‌ای از ایرانیان بندر لنگه و عربان قبیله‌ی بنی یاس دبی هستند. تنب بزرگ حلقه‌ی پراهمیتی در زنجیره‌ی دفاعی ایران به شمار می‌آید. موقعیت تنب کوچک در رابطه با موقعیت استراتژیک تنب بزرگ مورد توجه است. جزیره‌ی تنب کوچک در ۱۲ کیلومتری باختر تنب بزرگ واقع است که در محل تنبو خوانده می‌شود. این جزیره خالی از سکنه است و

اهمیت استراتژیک آن در موقعیتش به عنوان نقطه‌ی ارتباطی پشتوانه‌ای برای تنب بزرگ است و بس.

جیمز موریه، دیپلمات معروف انگلیسی، در کتاب سفر از راه ایران و ارمنستان و آسیای کوچک درباره‌ی دو جزیره‌ی تنب چنین می‌گوید: «روز بیستم فوریه ما در نزدیکی جزیره بودیم که تنب بزرگ و کوچک نام دارند و نام این جزیره‌ها فارسی است و مربوط به طرف ایرانی (خلیج فارس) می‌شوند.» (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۳۹) این نوشته در واقع ایرانی بودن این جزایر را ثابت می‌کند.

سیاست خارجی و منطقه‌گرایی دولت‌های خلیج فارس

درخصوص اینکه چرا دولت‌های منطقه‌ی خلیج فارس به همگرایی علاقه و توجه نشان نمی‌دهند و چرا این کشورها همیشه سر ناسازگاری با جمهوری اسلامی ایران دارند؟ می‌توان دو نظریه را مطرح کرد که شاید پاسخی باشد به پرسش‌های مطروحه. اولین نظریه‌ای که در این مورد مطرح می‌شود عدم تحقق ائتلاف با کشورهای منطقه است: نظریه‌ی عدم امکان ائتلاف معتقد است که تفاوت در اصل ساخت قدرت و سیاست در ایران همچون ماهیت ایدئولوژیک نظام و اهداف سیاست خارجی ج.ا.ا از جمله: دفاع از مسلمین و نهضت‌های آزادی بخش و ماهیت و ویژگی‌های ساخت قدرت و سیاست در منطقه و جهان عرب به گونه‌ای است که هرگونه زمینه ائتلاف و همکاری در سطح منطقه و جهان عرب را ناممکن می‌کند.

از این دیدگاه ایران به عنوان یک کشور شیعه با محدوده‌ی مرزی سنی نشین و با گذشته‌ی باستانی مبتنی بر ایرانی‌ت و همین‌طور به عنوان یک کشور مبتکر و پیشرو اندیشه سیاسی نسبت به همسایگان خود بسیار متمایز است. چنین ویژگی‌های سیستم‌های اقتصادی و فرهنگی ایران با همسایگان شمالی و شرقی نیز متمایز است و در اصل این کشورها نمی‌توانند همدیگر را تکمیل کنند. بنابراین ایران با این کشورها نمی‌تواند وارد ائتلاف شود. نظریه‌ی دیگری که در این خصوص می‌توان مطرح کرد تضاد فرهنگی و اجتماعی و تنها بودن ایران در منطقه است. این نظریه معتقد به وجود شکاف‌های عمیق در ساختار فرهنگی- اجتماعی و تاریخی در مناسبات ایران و کشورهای همسایه عرب است که هرگونه زمینه‌ی توسعه‌ی همکاری‌ها در حوزه‌های سیاسی- امنیتی و اقتصادی را دشوار می‌کند. از این دیدگاه ایران با هیچ یک از کشورهای عرب روابط قابل اتکایی نداشته و دوران پس از انقلاب اسلامی پرآشوب‌ترین روابط

خارجی ایران با دنیای عرب بوده است. همچنین از این دیدگاه ایران از لحاظ قومی - مذهبی و سیاسی با اعراب احساس بیگانگی می کند و بحران مشروعیت و امنیت در دنیای عرب این شکاف سیاسی - فرهنگی را تشدید کرده است. در مقابل اعراب نیز به ایران حداقل به عنوان یک همسایه‌ی نامطمئن و حتی بعضی از دولت‌های عربی به عنوان دشمن می‌نگرند (برزگر، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۹) علاوه بر این باید به این نکته نیز توجه داشت که همهی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس با یکدیگر اختلافات سرزمینی و مرزی دارند و همواره برای سرپوش نهادن به اختلافات خود، مناقشات مرزی ایران را با همسایگانش برجسته می‌کنند. نمونه‌هایی از این اختلافات مرزی عبارتند از:

عربستان سعودی - کویت: سرزمین‌های مرزی میان عربستان سعودی و کویت درجایی به نام منطقه‌ی بیطرف که گاهی به نام منطقه‌ی تقسیم شده نامیده می‌شود، به ساحل خلیج فارس می‌رسند. این منطقه در سال ۱۹۲۲ هنگامی برقرار شد که «سرپرسیکاکس» مقام بلند پایه‌ی انگلیسی در بغداد از اختلافات میان امیر کویت و حاکم نجد (ابن سعود) به تنگ آمده بود، با قلم قرمزی روی نقشه دو منطقه‌ی بیطرف مشخص کرد. در واقع این اقدام انگلیسی‌ها را می‌توان در تقسیم بندی مرزها در اقصی نقاط جهان از آفریقا تا آسیا مشاهده کرد. با این اقدام، این منطقه‌ی بیطرف به یک منطقه‌ی دارای پتانسیل برای اختلاف و آشوب تبدیل شد (هندرسن، ۱۳۸۳: ۵۷).

عربستان سعودی - قطر: در ۱۹۲۲ یک برخورد مسلحانه میان نیروهای سعودی و قطری در اراضی مرزی میان دو کشور به وقوع پیوست. مشکلات مرزی میان دو کشور منحصر به زمین نیست بلکه در مرزهای دریایی در هر دو سوی شبه جزیره‌ی قطر نیز مورد منازعه بوده است.

بحرین - قطر: جزایر حواری نزدیک حوزه‌ی دکانکه در وسیع‌ترین اراضی نفتی ساحلی قطر است طی فرمانی در ۱۹۳۹ توسط انگلستان، به بحرین واگذار شد (هندرسن، ۱۳۸۳: ۶۱). مسئولان قطر با این فرض که انگلستان در آن زمان یک قدرت استعماری بوده است، حکم مذبور را به رسمیت نشناختند. اختلافات مذبور از طریق توافقنامه‌های دو جانبه و چند جانبه‌ی بین‌المللی موقتاً حل شده است ولی می‌توانند سر منشأ بحران‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس شوند. با توجه به دو نظریه‌ی مطروحه و اختلافات مرزی دولت‌های عرب خلیج فارس می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که برقراری امنیت در خلیج فارس بر اساس ائتلافی از کشورهای منطقه کاری بس دشوار و شاید غیرممکن باشد. هرچند ایران تلاش‌هایی به منظور ایجاد سیستم امنیتی مبتنی بر همکاری

منطقه‌ای انجام داده است ولی این تلاش‌ها به نتیجه‌ای نرسیده است. از جمله علل این مسئله را می‌توان تلاش آمریکا و قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای ایجاد ائتلاف ضد ایرانی در خلیج فارس به خصوص در مقطع زمانی بعد از اشغال عراق ذکر کرد. (هاشمی، ۱۳۹۰: ۵۳)

استراتژی آمریکا در قبال جزایر سه‌گانه

با توجه به مطالب مطروحه در صفحات قبل حال به تجزیه و تحلیل موضوع می‌پردازیم. هدف این مقاله پاسخ به این سؤال می‌باشد که آیا ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت درجه‌ی اول از ادعای امارات متحده عربی در خصوص حاکمیت بر جزایر سه‌گانه (ابوموسی، تنب بزرگو کوچک) حمایت می‌کند؟ به منظور پاسخ به سؤال مذکور، توجه به اهداف و استراتژی‌های آمریکا در خلیج فارس امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. با توجه به اهدافی که برای ایالات متحده در منطقه ذکر کردیم، با استفاده از نظریه‌ی رئالیسم تهاجمی به تحلیل موضوع می‌پردازیم.

همانگونه که ذکر شد رئالیسم تهاجمی یکی از شاخه‌های رئالیسم می‌باشد و تنها تفاوتش با دیگر نحله‌های رئالیسم در این است که این مکتب قدرت‌های بزرگ و فرامنطقه‌ای را محور مطالعه‌ی خود قرار می‌دهد، در واقع اقدامات و اهداف آن‌ها را در روند شکل‌گیری اتحادها و مناقشات بین‌المللی موثر می‌داند. نظریه پرداز اصلی این مکتب (جان میرشایمر) توصیه می‌کند: کشورهای بزرگ اگر می‌خواهند به هژمون تبدیل شوند باید نظریات این مکتب را به اجرا گذارند. با توجه به اینکه ایالات متحده یک قدرت درجه‌ی اول در جهان است، به این‌گونه نظریات توجه خاصی مبذول خواهد داشت. در نظامی که به گفته‌ی میرشایمر، نظامی آنارشی و سرورگریز است، همه‌ی دولت‌ها به ویژه دولت‌های بزرگ به افزایش قدرت اقتصادی و نظامی خود می‌پردازند تا امنیت خود را حفظ نمایند. به عقیده‌ی وی و فرید زکریا؛ تاریخ ثابت کرده دولت‌هایی که ثروتمند می‌شوند، به منظور محافظت از این ثروت، افزایش نفوذ خود در جهان و حفظ امنیت خود به افزایش قدرت نظامی می‌پردازند. با توجه به اینکه دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک با عدم قطعیت و عدم اطمینان از رفتار دیگران مواجه هستند، افزایش قدرت نظامی و اقتصادی دور از عقلانیت نیست.

میرشایمر معتقد است تبدیل شدن به هژمونی جهانی برای یک کشور ممکن نیست زیرا بسیاری از خشکی‌ها و اقیانوس‌ها فرامی‌هستند و از قدرت کشورها خارج می‌باشند.

درعوض او معتقد است که ایالات متحده تنها می‌تواند به یک هژمون منطقه‌ای تبدیل شود. علاوه بر این او استدلال می‌کند که ایالات متحده از تبدیل شدن رقبای خود به هژمونی منطقه جلوگیری می‌کند و با همکاری همه‌ی دولتهای منطقه‌ای از قدرت یافتن رقبا ممانعت به عمل می‌آورد. کشورهایی مانند ایالات متحده که به هژمونی منطقه‌ای دست یافته‌اند به عنوان بالانس دریایی عمل می‌کنند و از دخالت قدرت های بزرگ در مناطق تحت نفوذ خود جلوگیری به عمل می‌آورند (۱۳۹:۲۰۰۵).

اگر سیر سیاست خارجی آمریکا را طی چند دهه‌ی گذشته مطالعه کنیم، به این نکته پی خواهیم برد که این کشور به منظور حفظ و حتی گسترش هژمونی خود، نظریات رئالیسم تهاجمی را در بطن سیاست خارجی خود قرار داده است. تجربه‌ی حمله نظامی به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) و حضور نظامی در کشورهای خلیج فارس این ادعا را ثابت می‌کند. برای مثال: در سپتامبر ۱۹۹۱، کویت یک موافقت نامه‌ی ده ساله را با آمریکا به امضا رسانید که به موجب آن به ایالات متحده اجازه داد تجهیزات لازم برای تشکیل یک تیپ پیاده نظام مکانیزه را فراهم نماید.

علاوه بر این، تقریباً چهار دهه‌ی آمریکایی از دو پایگاه عمده‌ی هوایی کویت - علی السالمه و علی الجابر- در چندین سال گذشته عمل کرده‌اند. (هندرسن، ۱۳۸۶: ۱۲۶) و علاوه بر کویت، آمریکا و بحرین در ۱۹۹۱ رسماً یک موافقتنامه‌ی همکاری دفاعی به امضا رسانیدند. از ۱۹۹۵ مرکز ناوگان پنجم آمریکا در آن جزیره قرار گرفت، و سایت تازه‌ای به مساحت شصت اکر را اشغال کرد. به عنوان بخشی از یک پیمان دفاعی که در ۱۹۹۲ به امضا رسید، آمریکا اجازه یافته است که تجهیزاتی مناسب یک تیپ پیاده نظام زرهی در قطر به وجود آورد، با این امکان که عنداللزوم بتواند آن را تا سه برابر گسترش دهد.

این حضور نظامی در بقیه کشورهای از جمله امارات و عمان نیز وجود دارد. دو جنگ طی حدوداً چهار سال و حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس ذهن هر محققى را به اهداف تهاجمی آمریکا سوق می‌دهد. علاوه بر جنگ سخت، جنگ نرم نیز یکی از حربه‌های ایالات متحده به منظر رسیدن به اهدافش می‌باشد. پس از انقلاب اسلامی ایران، آمریکا با این کشور وارد جنگ نرم شده و فرهنگ و اقتصاد ایران را هدف حمله خود قرارداده‌است. در این راه یکی از حربه‌های ایالات متحده، انعقاد پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه علیه جمهوری اسلامی است.

علاوه بر این پیمان‌ها، استراتژی دیگر آمریکا علیه ایران، حمایت از اختلافات ارضی و مرزی این کشور با همسایگان عربش می‌باشد. یکی از این مناقشات به جزایر سه‌گانه مربوط می‌شود.

باتوجه به تاریخچه‌ی جزایر و اختلاف بر سر آنها باید گفت این جزایر متعلق به ایران بوده و ادعای امارات متحده‌ی عربی بی‌اساس است. در این ستیزش و جدال که به ظاهر بین ایران و امارات آغاز شده، عناصری از منافع منطقه‌ای ایران، آمریکا، امارات متحده، شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب نهفته است. در این شرایط ایالات متحده درصدد است که با حاد کردن مسائل کهنه‌ی تنش‌های مرزی، ادعاهای منطقه‌ای و حاکمیت‌های مشترک، روند جدیدی از بحران مرزی، ارضی و منطقه‌ای را ایجاد نماید. هدف آن کشور گسترش اختلافات و مسائل حل نشده‌ی منطقه‌ای در ابعاد و رویه‌ی نوین است.

در واقع در تحلیل مسائل خلیج فارس، باید سیاست خارجی آمریکا را به عنوان یک عامل مهم مورد محاسبه قرار داد. در شرایط فعلی آمریکا برای غلبه بر بحران‌های داخلی و همچنین به منظور سپری کردن بحران گذار در نظام جهانی درصدد افزایش مشارکت و مداخله در بحران‌های منطقه‌ای است. به عبارت دیگر، تداوم هژمونی ایالات متحده با بهره‌گیری از تنش‌های منطقه‌ای و انجام مداخلات موثر امکان‌پذیر خواهد بود (متقی، ۱۳۷۱: ۸۰). در واقع باید به این جمله توجه داشت که خلیج فارس یکی از مناطق بحران‌زا در جهان است و سیستم امنیتی مستقلی ندارد.

با توجه به اختلافات مرزی و داخلی کشورهای عربی و همچنین نظریات عدم تحقق ائتلاف با کشورهای منطقه و تضاد فرهنگی و اجتماعی و تنها بودن ایران در منطقه نمی‌توان به ایجاد سیستم امنیت مستقل توسط کشورهای منطقه امیدوار بود. بنابراین زمینه برای نفوذ بیگانگان و بالاخص آمریکا فراهم می‌شود. درواقع آمریکا و بریتانیا که از فاتحان جنگ جهانی دوم بودند تمام مرزهای این دولت‌ها را روی مناطق بحران‌زا برای بی‌ثباتی منطقه به منظور حضور دائم خود برای حل آن وضع کرده‌اند. دولت آمریکا به عنوان قدرت نوظهور بارها به شکل‌های مختلف درباره‌ی خلیج فارس اظهار نظر کرده است و آن را بخشی از استراتژی امنیت ملی خود می‌داند و با حضور سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود دائماً مراقب منافعش در خلیج فارس است. این کشور قصد دارد با جذب کشورهای دوست در خلیج فارس به اهداف امنیتی خود جامه عمل بپوشاند.

کشورهای بحرین، قطر، عربستان، کویت و امارات به شدت غربی هستند و ساختار سیاسی و اقتصادی آن‌ها با فرهنگ مغرب زمین تناسب اکولوژیک یافته است. آمریکا و قدرت‌های غربی اجازه‌ی استفاده از کلیه‌ی پایگاه‌های دریایی و هوایی کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس را دارند. بطوریکه در بحران کویت شاهد استفاده نیروهای ائتلاف از پایگاه‌های عربستان، امارات، قطر و عمان بودیم (متقی، ۱۳۷۱: ۶۱).

نیروهای آمریکایی از امکانات نظامی مختلفی در پایگاه‌های امارات متحده عربی برخوردار هستند. از جمله پایگاه هوایی الظافره در ابوظبی، فرودگاه بین‌المللی الفجیره، بندر زاید، بندر رشید، جبل علی در دبی و بندر فجیره می‌شود. در امارات حدود پانصد نظامی آمریکایی حضور دارند و تعدادی از هواپیماهای تجسسی آمریکا نیز در این کشور مستقر هستند. (سهرابی، ۱۳۸۶: ۸۵). علاوه بر موارد مذکور که سیاست آمریکا نسبت به متحدانش را مشخص می‌کند باید به اظهارات برخی مقامات رسمی این کشور نیز درباره‌ی حمایت از ادعای امارات متحده عربی در خصوص جزایر سه‌گانه توجه نمود.

به گزارش شفاف، وزیر امور خارجه‌ی عربستان بار دیگر از ادعای بی اساس امارات متحده عربی در خصوص جزایر سه‌گانه حمایت کرده و در اظهار نظری جانب‌دارانه آن‌ها را جزایر اشغال شده از سوی ایران خواند و مدعی شد که از دیدگاه حکیمانه امارات در خصوص حل مسئله جزایر اشغال شده به صورت مسالمت آمیز حمایت خواهیم کرد. همچنین آمریکا نیز با امارات همگام شده و باراک اوباما رسماً از این ادعای واهی حمایت کرده است. باراک اوباما که در تاریخ ۸ تیر ۹۱ میزبان محمدبن زاید آل نهیان ولیعهد ابوظبی در کاخ سفید بود، از مواضع امارات در مناقشه‌ی این کشور بر سر جزایر سه‌گانه‌ی خلیج فارس حمایت کرد. اوباما و شاهزاده‌ی امارات در دیدار خود فراخوان مشترکی را مبنی بر راه حل مسالمت آمیز بر سر وضعیت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک صادر کردند تا موضع گیری خصمانه آمریکا در قبال ایران کاملاً مشخص شود. در این بیانیه آمده است که دولت آمریکا قاطعانه از ابتکارات امارات متحده در زمینه‌ی حل و فصل مناقشات بر سر جزایر سه‌گانه از طریق مذاکره‌ی مستقیم، ارجاع به دیوان بین‌المللی دادگستری و یا یک انجمن بین‌المللی مناسب دیگر حمایت می‌کند.

همچنین ادوارد جرجیان معاون اسبق وزارت خارجه ایالات متحده در خلال حمله‌ی نیروهای ائتلافی به عراق بعد از اشغال کویت اظهار داشت: “جزایر تنب و ابوموسی متعلق به امارات متحده است و ایران باید این سه جزیره را

تخلیه کند. آمریکا نیز به منظور حمایت از حاکمیت امارات، نیروهای خود را به منطقه گسیل خواهد داشت. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۵: ۲۲) به علاوه روزنامه‌ی تایمز لندن اخیراً ادعا نمود "ایران در ماه گذشته منکر توافق‌های سابق شده و بسیاری از ناظران غربی را متقاعد ساخت که ایران مشغول برنامه ریزی برای استفاده از این جزایر به عنوان پایگاهی برای زیردریایی‌های خریداری شده از روسیه در مسیر کشتی‌رانی نیمی از نفت جهان می‌باشد. نشریه‌ی مذکور ادعای ابوظبی و قاهره مبنی بر اینکه ایران مدعی حاکمیت کامل بر ابوموسی شده است را تکرار نمود. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۵۵)

پس از سفر آقای احمدی نژاد به جزیره‌ی ابوموسی، مارک تونر معاون سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در آن مقطع (۱۷ آوریل) ضمن تقدیر از تلاش‌های امارات متحده در خصوص ادعای حاکمیت بر جزایر سه‌گانه، از ایران خواست تا به ابتکار عمل امارات را برای به اصطلاح حل این مسئله، واکنش مثبت نشان دهد. با توجه به موارد مذکور در خصوص پایگاه‌های نظامی و اظهارات مستقیم مقامات و رسانه‌های رسمی ضد ایرانی و همچنین اقدامات تحریمی و فشاری غرب علیه ایران، برای هر کسی که الفبای سیاست را می‌داند حمایت ایالات متحده از ادعای امارات روشن خواهد بود. در آغاز قرن ۲۱ دولت امارات متحده اعلام کرد که تا ده سال آینده ۳۲۵ جزیره‌ی مصنوعی در آب‌های خلیج فارس خواهد ساخت. این اقدام امارات پیامدهای سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی و... در خلیج فارس دارد. پیامدهایی چون:

پیامدهای مرزی:

خشک شدن سواحل امارات به سمت آبهای خلیج فارس و پیش بینی ادعای آینده‌ی این کشور مبنی بر تغییر خط مبدا دریایی؛ پیش بینی افزایش ادعای واهی امارات درباره‌ی جزایر ایرانی در خلیج فارس، پیچیده شدن مکانیزم تعیین مرزهای دریایی بین دو کشور در بستر و سطح دریا، سوء استفاده امارات از کنوانسیون حقوق دریاها و پیش بینی متوسل شدن به عرف و گذشت زمان.

پیامدهای حقوقی:

عدم رعایت مواد قانونی کنوانسیون حقوق دریاها توسط امارات، خود زمینه‌ی مناسبی را برای شکایت ایران به عنوان بزرگترین کشور ساحلی در خلیج فارس بر علیه امارات فراهم می‌سازد.

پیامدهای زیست محیطی:

ساخت جزایر مصنوعی توسط امارات، مانع گردش و رسوب گذاری طبیعی در خلیج فارس است، افزایش آلودگی ناشی از گسیل فاضلاب و... به خلیج فارس، ایجاد مشکل جدی در روند زندگی آبزیان دریایی خلیج فارس، ترغیب دیگر کشورهای عربی خلیج فارس در ساخت جزایر مصنوعی شبیه امارات.

پیامدهای ژئوپلیتیکی:

افزایش سواحل امارات و تسلط بیش از پیش آن به آبراهه های بین المللی و جزایر استراتژیک در خلیج فارس، ترغیب دیگر کشورهای عربی خلیج فارس در ساخت جزایر مصنوعی شبیه امارات، پیش بینی کاهش اقتدار جمهوری اسلامی در پهنه‌ی خلیج فارس.

پیامدهای سیاسی:

تبدیل موضوع جزایر ایرانی مورد اختلاف با امارات در خلیج فارس به موضوعی عربی و ایرانی، پشتیبانی قدرتهای فرامنطقه‌ای از ساخت جزایر مصنوعی امارات، حضور دائمی کشورهای اروپایی در خرید و مالکیت جزایر مصنوعی امارات، زمینه‌ی حضور بیشتر قدرت های فرا منطقه‌ای در خلیج فارس.

پیامدهای اقتصادی:

افزایش درآمد اقتصادی امارات و رقابت با ایران در صادرات و واردات کالا در خلیج فارس، جذب سرمایه از سراسر نقاط دنیا و فرار سرمایه از ایران به این کشور.

ساخت این جزایر در آینده باعث طولانی‌تر شدن روند تعیین مرزهای این کشور با ایران، پررنگ‌تر شدن ادعای امارات بر سر جزایر سه‌گانه‌ی ایران و تیرگی روابط دو کشور و در نهایت با توجه به اهمیت خلیج فارس، باعث افزایش حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای به ویژه ایالات متحده در منطقه و دخالت بیشتر آنها در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس خواهد شد. باید توجه داشت که آمریکا و عربستان از ساخت جزایر مصنوعی حمایت می‌کنند. چنان که اریک کمیت از مسئولین نیروی مرکزی آمریکا در امور سیاسی در گفتگو با تلویزیون فرانسه گفته است: "واشنگتن از طرح ساخت جزایر مصنوعی در خلیج فارس حمایت می‌کند و ادعای شیخ امارات در خصوص مالکیت بر جزایر سه‌گانه را تایید می‌کند." (صفوی و قنبری، ۱۳۹۰: ۲)

به نظر می‌رسد بهترین و سریع‌ترین راهکار جهت جلوگیری از ادامه‌ی ساخت این جزایر، تاکید در قوانین کنوانسیون حقوق دریاها و مسائل زیست محیطی و تخریب اکوسیستم خلیج فارس از طریق دستگاه سیاسی کشور است. همچنین از دیدگاه جغرافیای سیاسی و کنوانسیون حقوق دریاها، تلاش جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از پیامدهای نامطلوب ساخت این جزایر توسط امارات در خلیج فارس به عنوان دریای نیمه بسته، امری مشروع محسوب می‌شود.

علاوه بر این شایسته به نظر می‌رسد که ایران با تشریک مساعی با برخی از کشورهای عربی ساحل جنوبی خلیج فارس در موضوع آلودگی محیط زیست دریایی و نیز با هدف ایجاد هماهنگی در هر گونه فعالیت اقتصادی و غیر اقتصادی در دریای نیمه بسته خلیج فارس، مبادرت به برگزاری همایش بین المللی نماید.

نتیجه گیری

جزایر سه گانه از لحاظ جغرافیایی، طبیعی، ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی دارای اهمیت بسیار است. امارات متحده‌ی عربی با گذشت سال‌ها از حل شدن اختلاف‌ها بر سر این جزایر، می‌کوشد (با پشتیبانی برخی کشورها که حق و سهمی در این زمینه ندارند) پرونده را بار دیگر بگشاید و مسئله‌ای به نام مسأله‌ی جزایر ایجاد کند. به گواه تاریخ، این جزایر همواره از آن ایران بوده است تا اینکه دولت استعمارگر انگلستان با ورود به حوزه‌ی خلیج فارس - به بهانه‌ی گوشمالی به دزدان دریایی، ایجاد امنیت کشتیرانی در تنگه‌ی هرمز و جلوگیری از خرید و فروش برده - پس از چندی این جزایر را اشغال کرد و به شارجه و راس الخیمه داد. سرانجام پس از ۶۸ سال از اشغال، با تلاش‌ها و اعتراضات پی در پی ایران، در ۱۹۷۱ بر پایه‌ی گفت و گوها و توافق‌های رسمی این جزایر به ایران باز گردانده شدند. اختلافات سرزمینی در میان تمامی هشت کشور حاشیه‌ی خلیج فارس وجود دارد، اما موضوع دعاوی کشور امارات متحده‌ی عربی در قبال جزایر سه گانه‌ی ایرانی (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) به یکی از جنجال برانگیزترین اختلافات تبدیل شده است. بدیهی است ماهیت چنین ادعایی نمی‌تواند غیر سیاسی باشد. تلاش استعمار همواره متوجه تجزیه‌ی مناطق استراتژیکی، از جمله خلیج فارس بوده است. آنچه درباره‌ی جزایر سه گانه انجام شده چیزی جز اعمال حاکمیت و باز پس گیری سرزمین‌های تصرف شده زمان استعمار نیست.

پس از پیش کشیدن ادعای مالکیت نسبت به جزایر سه‌گانه‌ی از سوی امارات متحده‌ی عربی در آوریل و اوت ۱۹۹۲، این مسأله مورد بهره‌گیری گسترده‌ی برخی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس و دیگر قدرت‌ها (ایالات متحده) به منظورهای سیاسی قرار گرفته است و این دعاوی از انگیزه‌های سیاسی ناشی می‌شود. توجه به سؤال این مقاله که پرسش از سیاست منطقه‌ای ایالات متحده در قبال حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه بود، و با توجه به یافته‌های تحقیق و اظهارات مستقیم مقامات و رسانه‌های غربی و آمریکایی، می‌توان فرضیه‌ی مطروحه را ثابت شده در نظر گرفت. در واقع می‌توان این‌گونه بیان کرد که آمریکا از ادعای حاکمیت امارات متحده‌ی عربی بر جزایر سه‌گانه حمایت می‌کند. آمریکا در راستای مقابله با ایران در خلیج فارس از هر ابزاری استفاده می‌کند و یکی از این ابزارها حمایت از ادعای واهی امارت است. امید است این مناقشه با تدبیر و دیپلماسی توسط سیاستمداران دو کشور و بدون دخالت بیگانگان حل و فصل شود تا شاهد درگیری و بحران جدید در خلیج فارس نباشیم.

منابع

۱. برزگر، کیهان (۱۳۸۸)، منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران، فصلنامه‌ی مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره‌ی ۵.
۲. پوراسماعیلی، علی (۱۳۹۰)، تبیین تطبیقی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و روسیه در خاورمیانه پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۱-۲۰۰۸)، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، استادراهنما: دکتر احمد جالینوسی، دانشگاه اصفهان.
۳. جالینوسی، احمد (۱۳۸۶)، جزایر سه‌گانه‌ی ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک، بخش‌های جدا ناشدنی از ایران، فصلنامه‌ی سیاسی اقتصادی، شماره‌ی ۲۴۳-۲۴۴ برگرفته از (-----).
۴. جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، هفت هزار سال حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول.
۵. حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۷۱)، خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه‌ی هرمز، چاپ اول، تهران: سمت.
۶. خداکرمی، سارا (۱۳۸۸)، مدیریت نظم منطقه‌ای خلیج فارس پس از یازده سپتامبر و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، استادراهنما: دکتر سیدجواد امام جمعه زاده، دانشگاه اصفهان.

۷. سهرابی، خدارحم (۱۳۸۶)، نقش نفت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد طی سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۰۶، پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد، استادراهنما: دکتر احمد جالینوسی، دانشگاه اصفهان.
۸. صفوی، یحیی، علیاصغر قنبری (۱۳۹۰)، پیامدهای احداث جزایر مصنوعی امارات متحده عربی، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال هفتم، شماره سوم.
۹. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹)، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چاپ نهم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۰. (۱۳۷۹)، خلیج فارس، کشورها و مرزها، چاپ اول، تهران: عطایی.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چاپ پنجم، تهران: سمت.
۱۲. متقی، ابراهیم (۱۳۷۱)، آمریکا و ساختار نوین جهانی، نقش آن کشور در روند مناقشات امارات متحده عربی در برخورد با جمهوری اسلامی، فصلنامه‌ی مصباح، شماره‌ی ۳ و ۴ برگرفته از (-----).
۱۳. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۸)، ایران کانون چند زیرسیستم منطقه‌ای، فصلنامه‌ی مطالعات اوراسیای مرکزی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره‌ی پنجم.
۱۴. هاشمی، فاطمه (۱۳۹۰)، امنیت پایدار در خلیج فارس، فصلنامه‌ی ژئوپولیتیک، سال هفتم، شماره‌ی اول.
۱۵. هندرسون، سایمون (۱۳۸۳)، راهبرد آمریکا در خلیج فارس، ترجمه‌ی احمد عظیمی بلوریان، تهران: رسا
16. Mearsheimer, J. (2005) "EH. Carr vs. Idealism: The Battle Rages On". *International Relations (International Relations, Vol. 19, No. 2)* 19(1)
17. Rose, G. (1998) "Neoclassical Realism and Theorise of Foreign Policy" *World Politics* 51. 1
18. Taliaferro, J. (1999) "Security Under Anarchy: Defensive Realism Reconsidered". *Unpublished article*
19. Zakaria, F. (1998) *From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role.*

- .Princeton,NJ: Princeton University Press
www.shafaf.ir/fa/news/121955 10/4/1391 .20
www.dari.irib.ir/news/2010-08-11-02-52-56/
item/490778/6/1391 .21
www.noormags.com .22
www.bashgah.net/fa/content/
show/59167/6/1383 .23